

کارکرد فنون معناشناسانه در فرآیند ترجمه

همایون اسلامی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فرانسه، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

محمدجواد کمالی^۱

دانشیار گروه زبان فرانسه، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

چکیده

ترجمه اساساً متشکل از دو رویه است: لفظ‌گرا و معناگرا. در رویه لفظ‌گرا، حرکت به سمت تناظر یک‌به‌یک اجزای دو متن است؛ و در رویه معناگرا، تلاش می‌شود ترادفی میان محتوای متن‌ها برقرار گردد. از آنجاکه زبان‌ها نه تماماً متقارن هستند و نه تماماً نامتقارن، هیچ‌یک از این رویه‌ها به تنهایی نمی‌تواند کارآمد باشد و در ترجمه‌های موفق، هر دو رویه به کار گرفته می‌شود. در این مقاله ابتدا نگاهی خواهیم کرد به انواع تناظر واژگانی متون مبدأ و مقصد؛ آنگاه تلاش می‌شود روابط مفهومی میان واژگانی تک‌به‌تک معرفی شوند و کاربرد آنها به صورت میان‌زبانی، یعنی در چارچوب فرآیند ترجمه بررسی گردد. ما می‌خواهیم بدانیم برای انتخاب معادل برای واژگان متن مبدأ چگونه می‌توان از این روابط بهره گرفت. این روابط عبارت‌اند از: ۱- شمول معنایی، ۲- جزء‌واژگی، ۳- عضو‌واژگی، ۴- واحد‌واژگی، ۵- هم‌معنایی (ترادف)، ۶- چندمعنایی، ۷- هم‌آوا-هم‌نویسی، ۸- تقابل معنایی و ۹- تباین معنایی. قصد ما در این مقاله کشف و معرفی فرمول‌بندی‌های فراگیری است که ترجمه را تا حد زیادی دقیق‌تر و منطقی‌تر می‌گردانند.

کلیدواژه‌ها: روابط مفهومی میان‌واژگانی، معنی‌شناسی، معادل، ترجمه، روابط میان‌زبانی.

۱- مقدمه

یکی از مباحثی که در معنی‌شناسی به آن پرداخته می‌شود، روابطی است که میان مفاهیم مختلف برقرار است. با توجه به اینکه مفاهیم به واسطه کلمات و جملات بیان می‌شوند، می‌توان این روابط را در دو سطح بررسی کرد: در سطح واژه و در سطح جمله؛ و از آنجاکه مفهوم جمله را مفاهیم پشت واژه‌ها می‌سازند، تأثیر روابط مفهومی میان واژگانی بر مفهوم کلی جمله انکارناپذیر است. در معنی‌شناسی عموماً به این مباحث در چارچوب یک زبان نگریسته می‌شود؛ یعنی مباحث درون‌زبانی است. اما در این مقاله، این روابط به صورت میان‌زبانی، یعنی در چارچوب فرایند ترجمه بررسی خواهد شد. تا جایی که ما می‌دانیم در این حوزه تاکنون کار جامعی انجام نشده است.

ترجمه اساساً متشکل از دو رویه است: لفظ‌گرا و معناگرا. در رویه لفظ‌گرا تلاش می‌شود ساختار ظاهری متن مبدأ حفظ شود؛ و در رویه معناگرا تکیه بر انتقال محتوای متن مبدأ، بدون توجه به ساختار ظاهری آن است. به عبارت ساده‌تر در رویه لفظ‌گرا، حرکت به سمت تناظر یک‌به‌یک اجزای دو متن است، ولی در رویه معناگرا، تلاش می‌شود مترادفی میان محتوای متن‌ها برقرار گردد. از آنجاکه زبان‌ها - نه از لحاظ مفهومی و نه از لحاظ لفظی - نه تماماً متقارن هستند، و نه تماماً نامتقارن، هیچ‌یک از این رویه‌ها به تنهایی نمی‌تواند کارآمد باشد. در ترجمه‌های موفق، بسته به این‌که چه چیزی ترجمه می‌شود، هر دو رویه به کار گرفته می‌شود؛ یعنی در یک جمله ممکن است هر دو رویه به شکل درهم‌تنیده استفاده شود.

هنگامی که از روابط مفهومی سخن می‌رود، احتمالاً نخستین رابطه‌ای که به ذهن متبادر می‌شود، مترادف (هم‌معنایی) است؛ در واقع آنچه در فرهنگ‌های دوزبانه «معادل» یک واژه در زبان دیگر نامیده می‌شود، همان مترادف میان‌زبانی است؛ ولی ترجمه - برخلاف تصور عموم - همواره جایگزین کردن واژه‌ها، با معادل واژه‌نامه‌ای آنها نیست؛ معادل ترجمه‌ای - یعنی معادلی که در فرایند ترجمه برگزیده می‌شود - دایره‌ای گسترده‌تر از همتای واژه‌نامه‌ای خود دارد، هرچند که آن را هم دربر می‌گیرد. باید توجه داشت که تنها «معادل» واژه‌نامه‌ای است، که می‌تواند عنوان «مترادف میان‌زبانی» را یدک بکشد؛ چراکه در چارچوب ترجمه، تنها مترادف همیشگی، مترادف میان متن مبدأ و متن مقصد است. با توجه به غیرمقارن بودن زبان‌ها - به

معنای وسیع کلمه - کاملاً طبیعی است، که عبارت یا جمله‌ای، در متن مقصد، با همتای خود در متن مبدأ، تفاوت داشته باشد. همین تفاوت‌هاست، که سبب می‌شود، معادل، همواره همانی نباشد، که در واژه‌نامه‌ها آمده است.

در ریاضیات، تساوی دو مجموعه از عبارت‌های جبری را معادله می‌نامند؛ که حل آن مستلزم یافتن اعدادی است که اگر به جای متغیرها بنشینند، تساوی جبری تبدیل به تساوی عددی می‌گردد. به باور ما در ترجمه‌شناسی متون مبدأ و متن مقصد دو سوی تساوی معادله‌ای معناشناسانه هستند که حل آن مستلزم نشستن مفاهیم مناسب به جای مجهولات معناشناسانه است. قصد ما کشف و معرفی فرمول‌بندی‌های فراگیری است که ترجمه را تا حد زیادی دقیق‌تر و منطقی‌تر می‌گردانند.

در این مقاله ابتدا نگاهی خواهیم کرد به انواع تناظر واژگانی میان متون مبدأ و مقصد؛ سپس تلاش می‌شود روابط مفهومی میان‌واژگانی تک‌به‌تک معرفی شوند و کاربرد آنها در چارچوب ترجمه مورد توجه قرار گیرد؛ و چون در رویه معناگرا امکان مقایسه میان‌واژگانی وجود ندارد پژوهش ما محدود به حیطه لفظ‌گرا خواهد بود. از آنجاکه در خلال هر ترجمه‌ای، باید بارها و بارها معادل انتخاب کرد، می‌خواهیم بدانیم برای انتخاب معادل چگونه می‌توان از روابط مفهومی بهره گرفت. اما معادل منتخب، گاهی با واژه مبدأ مترادف ندارد، بنابراین انتخاب معادل غیرمترادف، موجب «نقض مترادف کلی» - یعنی عدم مترادف میان متن مبدأ و متن مقصد - می‌شود. برای رفع این نقیصه، تغییراتی بر اجزای جمله اعمال می‌شود که در این مقاله آن را «موازنه» می‌نامیم. با توجه به اهمیت موازنه در ترجمه، قبل از ورود به بحث اصلی، این موضوع نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲- تناظر واژگانی

با توجه به غیرمقارن بودن زبان‌ها، عموماً نمی‌توان برای هر واژه متن مبدأ، معادلی در متن مقصد یافت. برای نمونه بین واحدهای لفظی جمله فرانسé زیر و ترجمه فارسی آن هیچ رابطه معناداری وجود ندارد:

“C’est du propre!” (Martin du Gard, 1922 : 17)

«چشم روشن!» (مارتن دوگارد، ۱۳۷۹: ۷)

درواقع، تنها در صورت وجود شباهتِ صوری میان متون مبدأ و مقصد است که می‌توان از «معادل» واژگانی سخن به میان آورد. باید توجه داشت که این شباهتِ صوری، نسبی است. برای مثال در:

«Il portait toujours avec lui la faim.» (کمالی، ۱۳۹۷: ۳۵)

«گرسنگی مونس همیشگی او بود.» (همان)

"گرسنگی" معادل "faim" است؛ درحالی‌که برخی از واژگان مبدأ فاقد معادل هستند. در خلال هر ترجمه‌ای باید به دفعات دست به انتخاب معادل زد. این معادل گاهی با واژه مبدأ مترادف دارد و گاهی ندارد. انتخاب معادل غیرمترادف موجب "نقض مترادف کلی" - یعنی عدم مترادف میان متن مبدأ و متن مقصد - می‌شود. برای رفع این نقیصه تغییراتی بر اجزای دیگر اعمال می‌شود - که چنانکه اشاره شد - آن را «موازنه» می‌نامیم.

۳- موازنه

انتخاب معادل غیرمترادف، موجب عدم مترادف کلی می‌گردد؛ به تغییراتی که برای رفع این نقیصه بر اجزای متن مقصد اعمال می‌شود، «موازنه» می‌گوییم. اما موازنه دقیقاً چیست؟ به باور ما ارکان اصلی یک جمله، به مانند دکمه‌های کشویی یک دستگاه صوتی - تصویری به ما امکان جابجایی، در حوزه‌های معنایی مختلف و نهایتاً تنظیم معنای کلی را می‌دهند:

ما زیاد خسته نبودیم.	ما کمی خسته بودیم.
<p>ما</p> <p>• فاعل</p> <p>زیاد</p> <p>• قید</p> <p>خسته</p> <p>• صفت</p> <p>نبودیم</p> <p>• فعل</p>	<p>ما</p> <p>• فاعل</p> <p>کمی</p> <p>• قید</p> <p>خسته</p> <p>• صفت</p> <p>بودیم</p> <p>• فعل</p>

تصویر ۱- تمثیل دکمه‌های کشویی برای ارکان جمله.

به عبارت دقیق‌تر میان هر واژه‌ای و معادل آن یکی از روابط مفهومی میان‌زبانی برقرار است؛ این ما هستیم که یک واژه را در کانون توجه قرار می‌دهیم - که اصطلاحاً به آن «معادل کانونی» می‌گوییم - و روابط مفهومی واژه‌های دیگر را پیرامونی دانسته و موازنه می‌کنیم؛ در واقع اگر معادل کانونی نامترادف باشد، و مترادف کلی را نقض کرده باشد، با تغییر معادل‌های هم‌نشین آن، به‌منظور رفع عدم‌ترادف کلی، متن مقصد را موازنه می‌کنیم. در پایان تنها به دو نکته اشاره می‌کنیم:

- ۱- موازنه همواره ضروری نیست؛ یا به تعبیر دیگر گاهی خودبه‌خود برقرار است.
- ۲- گاهی موازنه به شکل‌های مختلفی برقرار می‌شود. از آنجاکه در هر زبان برای بیان یک مطلب صورت‌بندی‌های متفاوتی هست، طبیعی است که موازنه‌های مترادفی هم وجود داشته باشد.

۴- روابط مفهومی واژه و معادل آن

در این بخش روابط مفهومی میان‌واژگانی تک‌به‌تک معرفی می‌شوند و کاربرد آنها در چارچوب ترجمه مورد توجه قرار می‌گیرد. این روابط عبارت‌اند از: ۱- شمول معنایی^۱ - ۲- جزءواژگی^۳ - عضوواژگی^۴ - واحدواژگی^۵ - هم‌معنایی^۶ - چندمعنایی^۶ - هم‌آوا-هم‌نویسی^۷ - ۸- تقابل معنایی^۸ - ۹- تباین معنایی^۹. اگر این روابط زیرمجموعه‌ای داشته باشند به آنها هم اشاره خواهد شد. در واقع می‌خواهیم بدانیم برای انتخاب معادل چگونه می‌توان از روابط مفهومی بهره گرفت. رابطه مفهومی واژه و معادل آن و موازنه متناسب با آن، چیزی است که در این بخش به آن پرداخته می‌شود. از آن‌جهت که تحلیل متن‌های بلندبالا در حوصله یک مقاله نیست، نمونه‌ها عموماً از میان جملات ساده انتخاب شده‌اند.

1. Hyponymie / Hyponymy
2. Méronymie / Meronymy
3. Élément-collection / Member-Collection
4. Portion-tout / Portion-Mass
5. Synonymie / Synonymy
6. Polysémie / Polysemy
7. Homonymie / Homonymy
8. Opposition sémantique / Semantic Opposition
9. Antonymie duale / Semantic Contrast

۴-۱- شمول معنایی

رابطه یک مفهوم و مفهوم‌های تحت شمول آن، شمول معنایی نامیده می‌شود. معمولاً برای نشان دادن رابطه میان اعضای یک شمول معنایی از سه اصطلاح استفاده می‌کنند. واژه‌ای که مفهومش، مفهوم واژه‌های دیگر را دربرمی‌گیرد - مثل گل در تصویر زیر - واژه شامل^۱ نامیده می‌شود. هریک از واژه‌های «شقایق»، «نیلوفر» و «نسترن»، نسبت به «گل»، واژه زیرشمول^۲ به حساب می‌آید. واژه‌های زیرشمول، نسبت به یکدیگر، واژه‌های هم‌شمول^۳ محسوب می‌شوند. (صفوی، ۱۳۹۲: ۱۰۰)



تصویر ۲- رابطه واژه شامل "گل" و واژه‌های زیرشمول آن.

مسئله شمول معنایی از زبانی به زبان دیگر متفاوت است. برای نمونه واژه *Gemüse* (سبزیجات) در زبان آلمانی، برخلاف معادل انگلیسی خود: *vegetables* (سبزیجات) - که سیب‌زمینی (*potato*) را شامل می‌شود - سیب‌زمینی (*Kartoffel*) را دربر نمی‌گیرد. (Palmer, 1976: 78) اما این سبب نمی‌شود که شمول معنایی در ترجمه به کار گرفته نشود. در این موارد عموماً واژه شامل به جای واژه زیرشمول می‌نشیند؛ چراکه «زیرشمول» هرچه باشد، «شامل» نیز همان است؛ یعنی شبه‌ترادفی میان آنها برقرار است:

«... A la vie, au soleil, ce sont là ses adieux.» (کمالی ۱۳۹۸: ۱۰۲)

«... و بدین گونه با نور و حیات وداع می‌گوید.» (همان)

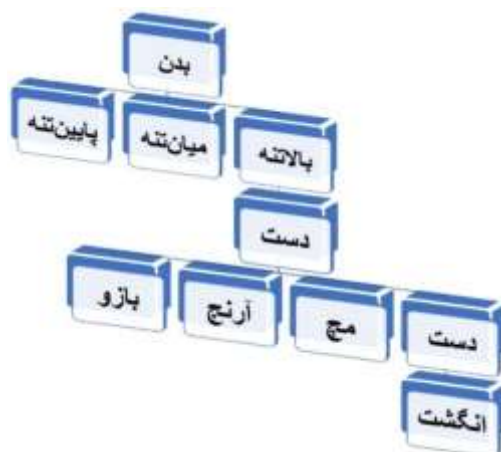
1. Superordinate
2. Hyponym
3. Cohyponym

در اینجا، "آفتاب" (soleil)، زیرشمولِ «نور» محسوب می‌شود. با توجه به اینکه هدف از جایگزینی غالباً غرابت‌زدایی است، نشستِ واژه زیرشمول به جای واژه شامل، یا به جای هم‌نشستِ واژه‌های هم‌شمول غیرممکن نیست؛ البته باید توجه داشت که همهٔ واژه‌های هم‌شمول، از آن جهت که «شامل» مشترکی دارند مترادف هستند و می‌توانند در ترجمه جایگزین هم شوند و عموماً نیازی به موازنه نیست. نکته‌ای که غالباً فراموش می‌شود این است که زبان‌ها متقارن نیستند؛ و این موضوع در مورد شمول هم صادق است. برای مثال در زبان فارسی، هم در مورد ساختمان و هم در مورد اتومبیل از کلمه «در» استفاده می‌شود؛ اما در زبان فرانسه «درِ ساختمان» porte، و «درِ اتومبیل» portière نامیده می‌شود. بنابراین در ترجمه از فرانسه به فارسی، «در» ذاتاً واژه شامل در نظر گرفته می‌شود و به‌صورت خودکار جایگزین واژه‌های زیرشمول می‌گردد؛ و برخلاف مثال قبل، چون در زبان فرانسه هم «شپیره» و هم «پروانه» papillon نامیده می‌شوند، در ترجمه از فارسی به فرانسه، "papillon" واژه شامل محسوب شده و به‌صورت خودکار جایگزین واژه‌های زیرشمول می‌گردد.

مجموعاً سه حالت را در خصوص شمول معنایی می‌توان متصور شد: ۱- نشستِ واژه شامل به جای واژه زیرشمول. ۲- نشستِ واژه زیرشمول به جای واژه شامل. ۳- نشستِ واژه‌های زیرشمول به جای یکدیگر. در این حالت‌ها از نظر تئوریک نباید نیازی به موازنه باشد، اما گاهی تفاوت‌های زبانی و فرهنگی موازنه را عملاً ضروری می‌سازد.

۴-۲- جزءواژگی

جزءواژگی نوعی رابطهٔ سلسله‌مراتبی است میان اجزاء و کل متشکل از آن اجزاء. در جزءواژگی - برخلاف شمول معنایی - واژه جزء^۱، جزئی از واژه کل^۲ است. برای نمونه «انگشت»، جزئی از «دست» یا «پا» می‌باشد. (صفوی، ۱۳۹۲: ۱۰۳) در این گونه موارد می‌توان گاه جزء را به جای کل، یا بالعکس، به کار برد.



تصویر ۳- رابطه واژه‌های کل و واژه‌های جزء در بخشی از بدن.

“Grand-père prenait sur ses genoux ses petits-enfants.”

«پدربزرگ، نوه‌هایش را به روی پای خود می‌نشاند.»

در اینجا، واژه کل یعنی «پا» به جای واژه جزء یعنی «زانوان» (genoux) نشسته است؛ قرار دادن معادل فارسی مفرد به جای معادل فرانسه جمع ارتباطی به موازنه ندارد. در مورد زیر:

“Jean portait une montre en or au poignet.”

«ژان ساعت طلائی به دست داشت.»

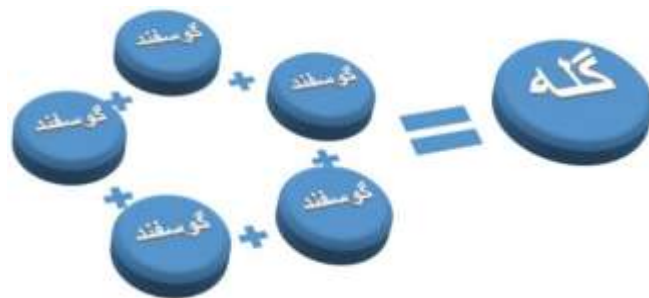
«دست» که واژه کل است، به جای «مچ» (poignet) که واژه جزء است به کار رفته؛ چراکه در زبان فارسی عبارت «ساعت به دست داشتن» رایج‌تر است. مجموعاً دو حالت در مورد جزء‌واژگی قابل تصور است: ۱- نشستن واژه کل به جای واژه جزء. ۲- نشستن واژه جزء به جای واژه کل. از نظر تئوریک این حالت‌ها نیازی به موازنه ندارند، اما گاهی تفاوت‌های زبانی و فرهنگی موازنه را به ترجمه تحمیل می‌کند.

۴-۳- عضوواژگی

عضوواژگی رابطه‌ای است، میان واژه‌ای به نام عضو^۱ و واژه دیگری به نام مجموعه^۲، که اعضای مشابهی را دربرمی‌گیرد. برای نمونه در رابطه «گوسفند» و «گله»، از آنجاکه «گوسفند»

1. Member
2. Collection

نوعی «گله» نیست، رابطه از نوع شمولِ معنایی نیست؛ و از آنجاکه در جزءواژگی، واحدهای تشکیل‌دهنده مجموعه مشابه نیستند، چنین رابطه‌ای هم برقرار نیست. (همان: ۱۰۴) عموماً در فرایند عضوواژگی نیازی به موازنه نیست، مگر در مواردی که نیاز به مطابقت فعل و فاعل باشد.



تصویر ۴- رابطه واژه مجموعه با واژه‌های عضو.

در این‌گونه موارد می‌توان به جای مجموعه از جمع اعضاء، یا بالعکس، استفاده کرد؛ زیرا جمع اعضاء مترادف مجموعه می‌باشد:

«باز لیلی زد به گیسو شانه را»

“Leïla se peigna à nouveau les cheveux ”

در اینجا به جای مجموعه که «گیسو» بوده، جمع اعضاء آن یعنی «موها» (cheveux) به کار رفته است. در مورد عضوواژگی دو حالت وجود دارد: ۱- نشستن واژه مجموعه به جای شکل جمع واژه عضو. ۲- نشستن شکل جمع واژه عضو به جای واژه مجموعه. در این حالت‌ها از نظر تثوریک چون با دو شکل جمع و مفرد واژه‌ها مواجه هستیم، گاهی موازنه - برای نمونه تطابق صفت یا فعل - ضروری است.

۴-۴- واحدواژگی

واحدواژگی رابطه میان مفهوم دو واژه است، که یکی واحد شمارش واژه دیگر است. برای نمونه «پرس» برای «چلوکباب»، یا «قبضه» برای «اسلحه». (صفوی، ۱۳۸۶: ۶۶) در مواردی، میان دو واژه رابطه ترادف (یا شبه‌ترادف) شکل می‌گیرد، و درواقع این رابطه است که در ترجمه کاربرد دارد. در مورد واحدواژگی مجموعاً به دو حالت می‌توان اندیشید: ۱- نشستن

واژه واحد به جای واژه صاحب واحد. ۲- نشستن واژه صاحب واحد به جای واژه واحد. در این حالت‌ها از نظر تئوریک ظاهراً نباید نیازی به موازنه باشد، اما گاهی تفاوت‌های زبانی و فرهنگی موازنه را در عمل ضروری می‌سازد.

۴-۵- ترادف یا هم‌معنایی

ترادف یا هم‌معنایی رابطه دو واژه را می‌گویند که اگر جایگزین یکدیگر شوند معنای کلام تغییری نکند؛ و گفته می‌شود که در هیچ زبانی، ترادف مطلق وجود ندارد؛ یعنی هیچ دو واژه‌ای را نمی‌توان یافت، که در تمام جایگاه‌ها، اگر به جای هم بنشینند معنای زنجیره گفتار تغییر نیابد. (صفوی، ۱۳۹۲: ۱۰۶) به باور ما، در حوزه ترادف بین‌زبانی احتمال یافتن ترادف مطلق - هرچقدر هم کم باشد - صفر نیست. این امر، به‌ویژه در مورد واژه‌های جدید صادق است. برای نمونه - در زمان نگارش این مقاله - "selfie" (انگلیسی/فرانسه)، "Selfie" (آلمانی)، «سلفی» (فارسی) و «سیلفی» (عربی)، ترادف مطلق دارند؛ و شاید تفاوتشان گاهی فقط در حد نویسه‌گردانی باشد.

“J'ai pris un selfie avec la tour Eiffel.”

«من با برج ایفل سلفی گرفتم.»

همان‌طور که در نمونه بالا مشاهده می‌شود، جملاتی که ارکان اصلی آنها دارای معادل مترادف است، عموماً در ترجمه تغییر جدی نمی‌کنند؛ بنابراین نیازی به موازنه هم نیست. در مورد هم‌معنایی تنها یک حالت وجود دارد: نشستن واژه معادل به جای واژه هم‌معنای خود. در این حالت از نظر تئوریک نیازی به موازنه نیست، اما گاهی تفاوت‌های زبانی و فرهنگی موازنه را عملاً ضروری می‌سازد.

۴-۶- چندمعنایی

چندمعنایی یعنی داشتن چند معنی مربوط به هم (صفوی، ۱۳۸۶: ۷۱)؛ برای مثال «داد» (عدالت) و «داد» (فریاد) در زبان فارسی. با توجه به اینکه ما تنها به رابطه میان مفهوم یک واژه و معادل آن در متون مبدأ و مقصد می‌پردازیم، این مورد قاعدتاً در چارچوب بحث این مقاله نمی‌گنجد.

۴-۷- هم‌آوا-هم‌نویسی

هم‌آوا-هم‌نویسی یعنی رابطه‌ی میان واژه‌هایی که به یک شکل نوشته می‌شوند ولی میان معانی آنها هیچ ارتباطی وجود ندارد. (صفوی، ۱۳۹۲: ۱۱۰) برای مثال «گل» (اندام تولید مثل جنسی گیاهان نهان‌دانه) و «گل» (وارد شدن توپ به دروازه‌ی حریف در فوتبال) در زبان فارسی. باید توجه داشت که تفاوت چندمعنایی و هم‌آوا-هم‌نویسی، ریشه در تاریخ آنها دارد. مثلاً در زبان فرانسه چون «glace» (آینه) و «glace» (یخ) هر دو از ریشه «glacia» لاتین هستند، پس در زمره‌ی چندمعنایی قرار می‌گیرند؛ درحالی‌که «avocat» (آووکادو) از ریشه «avocado» اسپانیایی و «avocat» (وکیل) از ریشه «advocatus» لاتین تحت عنوان هم‌آوا-هم‌نویسی طبقه‌بندی می‌شوند. مورد هم‌آوا-هم‌نویسی نیز مانند چندمعنایی در چارچوب بحث این مقاله نمی‌گنجد.

۴-۸- تقابل معنایی

در اکثر واژه‌نامه‌ها، انواع تقابل معنایی از قبیل «بالا / پایین»، «خرید / فروش»، «خام / پخته» و امثال آن با برجسب واژه‌های متضاد^۱ مشخص شده‌اند. در معنی‌شناسی عموماً اصطلاح تقابل^۲ به جای تضاد^۳ استفاده می‌شود (صفوی، ۱۳۸۶: ۷۲)؛ البته معنی‌شناسان در مورد تضاد و رابطه‌ی آن با تقابل، اتفاق نظر ندارند (Lehrer & Lehrer, 1982). باید توجه داشت که تقابل مفهوم دقیقی نیست؛ یعنی اگر مثلاً پرسیم: کدام واژه در تقابل با «رفتن» است؟ جواب چه می‌تواند باشد؟ «نرفتن»، «آمدن»، «برگشتن» یا چیزی دیگر؟ زیرگروه‌های مقوله‌ی تقابل وجه مشترکی - از لحاظ تعریف - ندارند. در واقع، سنت زبانی و بافتار^۴ هستند، که تعیین‌کننده‌ی کم و کیف تقابل هستند. از طرف دیگر زبان‌ها متقارن نیستند؛ بنابراین تقابل‌ها هم نمی‌توانند - همواره - متقارن باشند؛ برای نمونه رنگ‌ها را در نظر بگیریم. در زبان روسی، واژه‌ی متناظر با blue - در زبان انگلیسی - وجود ندارد؛ و در مقابل، زبان انگلیسی هم فاقد واژه‌هایی، متناظر با голубой و синий - در زبان روسی - به معنای تقریبی آبی روشن و آبی تیره است. در زبان روسی

1. Antonyms
2. Opposition
3. Antonymy
4. Context

واژه‌ای نیست که هر دوی این رنگ‌ها را دربر بگیرد (Goddard and Wierzbicka, 2014: 82). برای تقابلی معنایی گونه‌های مختلفی برشمرده‌اند:

۴-۸-۱- تقابل مکمل^۱

در این نوع تقابل نفی یکی از واژه‌ها، اثبات واژه دیگر است؛ برای نمونه «هوشنگ زنده نیست» ضرورتاً به این معناست که «هوشنگ مرده است». (صفوی، ۱۳۹۲: ۱۱۸) «متأهل / مُجرد»، «باز / بسته»، «زن / مرد»، «absence / existence» و «off / on» نمونه‌های دیگری از این گونه‌اند. در چنین مواردی می‌توان واژه متقابل را - همراه با موازنه - به کار برد:

“Tous les occupants de l’avion sont morts à l’exception d’un.”

«تنها یک نفر از سرنشینان این هواپیما زنده مانده است.»

معنای تحت‌اللفظی جمله بالا تقریباً چنین چیزی است: «تمام سرنشینان هواپیما، به جز یک نفر، جان باخته‌اند». در این مثال، «مردن» به «زنده ماندن» ترجمه شده؛ و برای موازنه، تغییراتی، مانند مفرد کردن فعل جمع اعمال شده است. در جمله زیر:

“Aucun des magasins n’était ouvert.”

«همه مغازه‌ها بسته بودند.»

معنای تحت‌اللفظی تقریباً یک چنین چیزی است: «هیچ‌کدام از مغازه‌ها باز نبودند». در این مورد «باز» (ouvert) به «بسته» ترجمه شده؛ و برای موازنه «هیچ‌کدام» (aucun) به «همه» برگردانده شده است. در حالت تقابل مکمل واژه متقابل به جای واژه مبدأ می‌نشیند، و چون تقابلی میان مفهوم جمله مقصد و مفهوم جمله مبدأ ایجاد می‌شود، از نظر تئوریک موازنه لازم می‌گردد. این موازنه عموماً شامل جایگزینی برخی صفات با صفات متقابل، مثبت یا منفی شدن فعل و مانند آن است.

۴-۸-۲- تقابل مدرج^۲

در این نوع تقابل با صفت‌هایی سروکار داریم که قابلیت درجه‌بندی دارند و می‌توانند با «تر» و «ترین» بیابند؛ یعنی قابلیت درجه‌بندی دارند. مثلاً «سرد / گرم» یا «بزرگ / کوچک» که

1. Complementary Opposition

2. Gradable Opposition

می‌توانند به شکل «سردتر»، «گرم‌تر» و ... به کار روند؛ و نفی یکی اثبات دیگری نیست؛ برای نمونه «هوشنگ پیر نیست» ضرورتاً به معنای «هوشنگ جوان است» نیست. (همان) قابلیت درجه‌بندی تلویحاً یعنی: قابلیت مقایسه؛ و در صورتی که امکان مقایسه وجود داشته باشد، طبیعتاً امکان وارونه کردن مقایسه هم وجود دارد:

“Cette valise est plus lourde que l'autre.”

«آن چمدان سبک‌تر از این یکی است.»

جمله بالا تقریباً به این معنی است: «این چمدان سنگین‌تر از آن یکی دیگر است». در ترجمه فوق «سنگین» (lourde) تبدیل به «سبک» شده و «این چمدان» (Cette valise) به «آن چمدان» مبدل شده؛ و در واقع مقایسه وارونه شده است. وارونگی مقایسه همراه با موازنه - یعنی منفی شدن فعل - هم بوده است. باید توجه کرد که این جمله را به شکل‌های دیگری هم می‌توان ترجمه کرد؛ برای مثال: «آن چمدان به سنگینی این یکی نیست.» یا «این چمدان به سبکی آن یکی نیست». در مورد تقابل مدرج - که مشخصه آن امکان مقایسه است - واژه متقابل به جای واژه مبدأ می‌نشینند، و چون تقابلی میان مفهوم جمله مقصد و مفهوم جمله مبدأ ایجاد می‌شود، از نظر تثوریک موازنه لازم می‌گردد. این موازنه عموماً شامل جایگزینی برخی صفات با صفات متقابل، مثبت یا منفی شدن فعل و گاهی تغییر زمان و نظیر آن است.

۴-۸-۳- تقابل دوسویه^۱

در این نوع تقابل واژه‌ها با یکدیگر رابطه دوسویه دارند؛ برای نمونه «مریم زن هوشنگ است»، به این معناست که «هوشنگ شوهر مریم است». (همان) «خرید / فروش»، «زد / خورد»، «parent / child» و «fiancé / fiancée»، نمونه‌های دیگری از این گونه‌اند. در این موارد می‌توان از تکنیک وارونگی استفاده کرد. برای نمونه:

“Jean a vendu sa voiture à Marie.”

«ماری ماشین ژان را خرید.»

معنای تحت‌اللفظی جمله بالا چنین چیزی است: «ژان ماشینش را به ماری فروخت». در ترجمه «فروخت» (a vendu) به «خرید» تبدیل شده؛ و به تبع آن جای خریدار و فروشنده

عوض شده است. در مورد تقابل دوسویه در واقع رابطه‌ای جایگزین رابطه متقابل خود می‌گردد، و موازنه عموماً ضروری است چون حفظ ترادف کلی مستلزم عوض شدن جای دو طرف این رابطه با یکدیگر است، که این امر به شکل جابجایی فیزیکی دو واژه جلوه‌گر می‌شود.

۴-۸-۴- تقابل جهتی^۱

در این نوع تقابل واژه‌های متقابل را نسبت به یک نقطه - عموماً محل گوینده - می‌سنجیم. برای نمونه، جفت‌های «آورد / بُرد» یا «ارسال کردن / دریافت کردن» در تقابل جهتی با هم هستند. (همان: ۱۱۹) این مورد عموماً کاربردی در مبحث ما ندارد.

۴-۸-۵- تقابل صوری^۲

در این نوع تقابل جفت واژه‌های متقابل از طریق تکواژهای منفی‌سازی، نظیر «غیر»، «بی»، «نا» و غیره، در تقابل با هم قرار می‌گیرند. (همان) این تقابل - که فرق ماهوی با تقابل مکمل ندارد - به مترجم این امکان را می‌دهد که به‌سادگی تقابل را خلق کند:

“Ce n'est pas possible.”

«این غیرممکن است.»

معنای جمله بالا تقریباً این است: «این ممکن نیست.» در اینجا، به جای «ممکن» (possible) «غیرممکن» گذاشته شده و برای موازنه فعل منفی شده است. در این‌گونه موارد غالباً صفت منفی، مثبت شده و در موازنه فعل مثبت، منفی می‌شود و بالعکس. در مورد تقابل صوری واژه متقابل به جای واژه مبدأ می‌نشیند، و چون تقابلی میان مفهوم جمله مقصد و مفهوم جمله مبدأ ایجاد می‌شود، از نظر تثوریک موازنه لازم می‌گردد. این موازنه عموماً شامل جایگزینی برخی صفات با صفات متقابل، مثبت یا منفی شدن فعل و مانند آن است.

۴-۹- تباین معنایی

در تقابل معنایی بحث محدود به دو واژه است؛ اما در تباین معنایی - که در اصل نوعی تقابل معنایی است - آنچه مورد بحث قرار می‌گیرد، مفهوم چند واژه در یک حوزه معنایی^۱

1. Directional Opposition

2. Formal Opposition

است. (همان: ۱۲۰) برای نمونه می‌توان گروه‌های «قرمز / نارنجی / زرد / سبز / آبی / نیلی / بنفش» یا «شمال / جنوب / شرق / غرب» را در نظر گرفت که نفیِ هریک از اعضاء تأیید اعضای دیگر گروه است. برای تباین گروه‌هایی برشمرده‌اند:

۴-۹-۱- تباین خطی^۲

یعنی تباینی که اعضای آن، دو به دو، در تقابل با یکدیگر نباشند؛ برای نمونه: «شنبه / یکشنبه / دوشنبه / سه‌شنبه / چهارشنبه / پنج‌شنبه / جمعه» (همان: ۱۲۱)؛ این نوع تباین را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۴-۹-۱-۱- تباین ردیفی^۳

که میان عضو نخست و عضو پایانی، تقابل معنایی وجود دارد؛ برای نمونه: «سیاه / خاکستری / سفید».

۴-۹-۱-۲- تباین مُدور^۴

که میان عضو نخست و عضو پایانی، تقابل معنایی وجود ندارد؛ برای نمونه: «سیاه / قرمز / سبز / زرد».

۴-۹-۲- تباین مُتقاطع^۵

یعنی تباینی که اعضای آن می‌توانند دو به دو، در تقابل با یکدیگر باشند؛ برای نمونه در گروه «شمال / جنوب / شرق / غرب»، «شمال / جنوب» یا «شرق / غرب» در تقابل جهتی با یکدیگر هستند. (همان)

آنچه تحت عناوین تقابل و تباین آمد - کمابیش - همان است که در کتاب‌های معنی‌شناسی می‌آید. منطق پشت این تقسیم‌بندی مبهم است. این ابهام موجب اختلاف نظر معنی‌شناسان در تعریف و تقسیم‌بندی این مقوله‌ها - و زیرمجموعه‌های آنها - شده است؛

1. Semantic Field
2. Orthogonal Contrast
3. Serial Contrast
4. Cyclical Contrast
5. Antipodal Contrast

افتراق آرای معنی‌شناسان به حدی است که نمی‌توان همه را یک‌کاسه کرد. اما در مجموع می‌توان گفت که در حوزه بین‌زبانی، واژه‌های متباین می‌توانند نقش معادل را بازی کنند؛ و این نقش عموماً شبه‌ترادف است؛ و غالباً نیازی به موازنه نیست. واژه‌های متباین، در برخی موارد - مانند تباین متقاطر - کارکرد واژه‌های متقابل را دارند. واژه‌های متقابل - یا واژه‌های متباینی، که عملکرد تقابلی دارند - اگر به جای هم بنشینند، عموماً ترادف کلی، نقض و موازنه لازم می‌شود. در نمونه زیر:

«*Nous nous voyions mal dans l'obscurité.*» (کمالی ۱۳۹۷: ۳۷)

«در تاریکی یکدیگر را خوب نمی‌دیدیم.» (همان)

معنای تحت‌اللفظی جمله بالا عبارت است از: «در تاریکی یکدیگر را بد می‌دیدیم» که در فارسی رایج نیست؛ در ترجمه «بد» (*mal*) مبدل به «خوب» شده و برای موازنه «می‌دیدیم» (*voyions*) مبدل به «نمی‌دیدیم» شده است. در مورد تباین معنایی، واژه‌های متباین می‌توانند نقش معادل را بازی کنند؛ و این نقش عموماً شبه‌ترادف است؛ و غالباً نیازی به موازنه نیست. مانند تباین متقاطر - کارکرد واژه‌های متقابل را دارند. واژه‌های متقابل - یا واژه‌های متباینی، که عملکرد تقابلی دارند - اگر به جای هم بنشینند، عموماً ترادف کلی، نقض و موازنه لازم می‌شود.

تباین معنایی اساساً دو شکل دارد:

الف) تباین خطی:

۱- اگر تباین ردیفی باشد و بین واژه و معادل آن تقابل معنایی باشد - در تباین ردیفی میان عضو نخست و عضو پایانی، تقابل معنایی وجود دارد - واژه متباین به جای واژه مبدأ می‌نشیند، و چون تقابلی میان مفهوم جمله مقصد و مفهوم جمله مبدأ ایجاد می‌شود، از نظر تئوریک موازنه لازم ایجاد می‌گردد.

۲- اگر تباین ردیفی باشد و بین واژه و معادل آن تقابل معنایی نباشد - یعنی واژه یا معادل آن عضو نخست یا عضو پایانی تقابل نباشند - واژه متباین به جای واژه مبدأ می‌نشیند و از نظر تئوریک نیازی به موازنه نیست، اما گاهی تفاوت‌های زبانی و فرهنگی موازنه را به ترجمه تحمیل می‌کند.

۳- اگر تباین مدور باشد - که میان اعضای آن تقابلی معنایی وجود ندارد - واژه متباین به جای واژه مبدأ می‌نشیند و از نظر تئوریک معمولاً نیازی به موازنه نیست.

ب) تباین متقاطع:

۱- اگر بین واژه و معادل آن تقابلی معنایی باشد - در تباین متقاطع اعضای آن، می‌توانند دو به دو در تقابل با یکدیگر باشند - واژه متباین به جای واژه مبدأ می‌نشیند، و از نظر تئوریک قاعدتاً موازنه لازم می‌گردد.

۲- اگر بین واژه و معادل آن تقابلی معنایی نباشد، واژه متباین به جای واژه مبدأ می‌نشیند و از نظر تئوریک موازنه لازم نیست.

۵- مفاهیم موازی

تمام آنچه در بخش «روابط مفهومی واژه و معادل آن» گفته شد، بر این فرض استوار بود که مفهوم مورد بحث «معنای حقیقی» یا «معنای صریح» است. از آنجاکه عموماً معنای واژه محدود به معنای صریح آن نمی‌شود و از آنجاکه در عرصه‌های ادبی معمولاً حرف اول را معنای غیرصریح - که آن را «مفاهیم موازی» می‌نامیم - می‌زند، نباید نقش آنها را در ترجمه نادیده گرفت. مفاهیم موازی شامل معنای ضمنی، اصطلاحی، استعاری، کنایی، مجازی، نمادین و ... می‌گردد. این معنای تعاریف دقیق و مرزبندی روشنی ندارند؛ اما آنچه قطعی است مرز مشترک آنها با معنای صریح است.

اکنون بد نیست اشاره‌ای داشته باشیم به نقش مفاهیم موازی در روابط مفهومی واژه و معادل آن؛ برای نمونه در تقابل میان‌زبانی مفهوم موازی دو واژه می‌تواند مبنای تقابل قرار گیرد. مثلاً هنگامی که از «کارد / پنیر» یا «فیل / فنجان» سخن می‌رود، معنای حقیقی آنها نمی‌تواند مورد نظر باشد (صفوی، ۱۳۹۲: ۱۲۰)؛ یا اگر در متنی «گلایی» به معنای مجازی آن - یعنی «هالو» - به کار رفته باشد، نه به معنای حقیقی آن - که نوعی میوه است - برای برقراری ترادف میان‌زبانی، «pigeon» (در زبان فرانسه) و «pigeon» (در زبان انگلیسی) می‌توانند معادل‌های مناسبی باشند. در این حالت عموماً نیازی به موازنه نیست.

۶- نتیجه

در این مقاله روابط مفهومی میان واژگانی به صورت میان‌زبانی، یعنی در چارچوب فرایند ترجمه بررسی گردید. ترجمه - برخلاف تصور عموم - همواره جایگزین کردن واژه‌ها، با معادل واژه‌نامه‌ای آنها نیست؛ معادل ترجمه‌ای - یعنی معادلی که در فرایند ترجمه برگزیده می‌شود - دایره‌ای گسترده‌تر از همتای واژه‌نامه‌ای خود دارد، هرچند که آن را هم دربرمی‌گیرد. باید توجه داشت که تنها «معادل» واژه‌نامه‌ای است که می‌تواند عنوان «مترادف میان‌زبانی» را یدک بکشد؛ زیرا در چارچوب ترجمه تنها ترادف همیشگی، ترادف میان متن مبدأ و متن مقصد است. با توجه به غیرمتقارن بودن زبان‌ها - به معنای وسیع کلمه - کاملاً طبیعی است، که عبارت یا جمله‌ای در متن مقصد، با همتای خود در متن مبدأ تفاوت داشته باشد. همین تفاوت‌هاست که سبب می‌شود معادل همواره همانی نباشد که در واژه‌نامه‌ها آمده است.

در این مقاله، روابط مفهومی میان‌واژگانی تک‌به‌تک معرفی شدند و کاربرد آنها در چارچوب ترجمه بررسی شد. این روابط عبارت بودند از: ۱- شمول معنایی، ۲- جزء‌واژگی، ۳- عضو‌واژگی، ۴- واحد‌واژگی، ۵- هم‌معنایی (ترادف)، ۶- چندمعنایی، ۷- هم‌آوا-هم‌نویسی، ۸- تقابل معنایی و ۹- تباین معنایی. هدف ما این بود که بدانیم در روند انتخاب معادل چگونه می‌توان از روابط مفهومی بهره گرفت؛ البته انتخاب معادل غیرمترادف - یعنی معادلی که با واژه مبدأ ترادف ندارد - موجب «نقض ترادف کلی» - یعنی عدم ترادف میان متن مبدأ و متن مقصد - می‌شود. بنابراین برای رفع این نقیصه، باید تغییراتی بر اجزای دیگر اعمال شود - که در این مقاله - «موازنه» نامیدیم؛ و مورد به مورد بررسی کردیم.

گفتیم که میان هر واژه و معادل آن یکی از روابط مفهومی میان‌زبانی برقرار است؛ این ما هستیم که تصمیم می‌گیریم کدام واژه در کانون توجه قرار گیرد - که اصطلاحاً به آن «معادل کانونی» گفته می‌شود - و باز این ما هستیم که روابط مفهومی واژه‌های دیگر را حاشیه‌ای دانسته و موازنه می‌کنیم؛ درواقع اگر معادل کانونی نامترادف باشد، و ترادف کلی را نقض کرده باشد، با تغییر معادل‌های هم‌نشین آن، به‌منظور رفع عدم‌ترادف کلی، متن مقصد را موازنه می‌کنیم؛ و اشاره کردیم که:

۱- موازنه، همواره ضروری نیست؛ یا به تعبیر دیگر گاهی خودبه‌خود برقرار است.

۲- گاهی موازنه به شکل‌های مختلفی برقرار می‌شود. از آنجاکه در هر زبان، برای بیان یک مطلب صورت‌بندی‌های متفاوتی هست، طبیعی است که موازنه‌های مترادفی هم وجود داشته باشد.

نباید فراموش کرد که جوهره زبان‌های طبیعی، غیرمنطقی است؛ یعنی نمی‌توان آنها را به چیزی مانند ریاضیات تقلیل داد؛ ولی این سبب نگردیده که تلاش برای کشف قواعد حاکم بر آنها متوقف شود؛ شاهد این مدعا کتاب‌های فراوان دستور زبان است. این مقاله هم تلاشی برای گشودن گرهی از این کلاف درهم‌پیچیده است؛ و آنچه نهایتاً به آن رسیدیم این است که الگوهای مشابهی وجود دارد که معادل‌ها و موازنه‌ها، بر مدار آنها می‌گردند و دانستن آنها ترجمه را ساده‌تر می‌کند. البته این فرمول‌ها قبل از این هم بدون آگاهی از مبانی معناشناختی آنها، به شکل غریزی در ترجمه‌ها به کار رفته‌اند، ولی این نخستین بار است که همه آنها در یک جا به شکل مجموعه‌ای از فنون معناشناسانه دسته‌بندی و بررسی شده‌اند. چنان که گفته شد معانی واژه محدود به معانی صریح آن نمی‌شود و در عرصه‌های ادبی عموماً حرف اول را معانی غیرصریح می‌زنند؛ که البته آنها هم از فرمول‌بندی‌های مذکور تبعیت می‌کنند. با داشتن چنین فنون طبقه‌بندی‌شده‌ای، می‌توان معادل مناسب و موازنه متناسب را - به‌فوریت - انتخاب کرد و شکل بیان را با درایت مدیریت کرد.

کتابنامه

- صفوی، کورش. (۱۳۸۶). *آشنایی با معنی‌شناسی*. تهران: انتشارات پژوهاک کیوان.
- _____ (۱۳۹۲). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: انتشارات سوره مهر.
- کمالی، محمدجواد. (۱۳۹۷). *اصول فن ترجمه (فرانسه به فارسی)*. چاپ هفتم، تهران: انتشارات سمت.
- _____ (۱۳۹۸). *ترجمه متون ادبی (فرانسه به فارسی)*. چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
- مارتن دوگار، روزه. (۱۳۷۹). *خانواده تیوو*. ترجمه: ابوالحسن نجفی. تهران: انتشارات نیلوفر.
- Goddard, Cliff & Anna, Wierzbicka. (2014). *Words and Meanings*. Oxford: Oxford University Press.
- Lehrer, Adrienne J., Keith, Lehrer. (1982). "Antonymy". *Linguistics and Philosophy* 4. 483-501.
- Martin du Gard, Roger. (1922). *Les Thibault*. Paris: Gallimard.

Palmer, F. R. (1976). *Semantics A New Outline*. Cambridge: Cambridge University Press.